خبر

نامزدهای جوایز امی ۲۰۱۸؛ نتفلیکس از اچ‌بی‌او جلوزد

با اعلام نامزدهای جوایز امی ۲۰۱۸ برای نخستین‌بار پس از ۱۸ سال، شبکه اچ‌بی‌او بیشترین نامزدی را کسب نکرده و نتفلیکس شبکه پیشتاز در جوایز شده است.

جوایز امی ۲۰۱۸ نامزدهای خود را شناخت و سمیرا وایلی بازیگر «داستان خدمتکار» و رایان اگولد بازیگر «آمستردام جدید» اسامی نامزدهای امی ۲۰۱۸ را اعلام کردند.

با اعلام اسامی نامزدها روشن شد شبکه اچ‌بی‌او که در سال‌های اخیر بیشترین نامزدی را کسب می‌کرد این‌بار پیشتازی را به نتفلیکس واگذار کرده است و نتفلیکس ۱۱۲ نامزدی کسب کرده و اچ‌بی‌او با ۱۰۸ نامزد در فهرست این دوره قرار دارد. در مرحله بعد NBC با ۷۸ نامزدی جای گرفته است.

در این میان «بازی تاج و تخت» با ۲۲ نامزدی بیشترین نامزدی را در میان سریال‌ها به خود اختصاص داده است. برنامه شبانه «شب شنبه زنده» و «وست‌ورلد» نیز هر یک با ۲۱ نامزدی در رده بعدی جای دارند.

در میان نامزدهای امسال در بخش بهترین بازیگر مرد سریال محدود یا فیلم تلویزیونی آنتونیو باندراس برای «نابغه: پیکاسو»، دارن کریس برای «ترور جیانی ورساچی: داستان جنایت آمریکایی»، بندیکت کامبربچ برای «پاتریک ملروس»، جف دانیلز برای «برج بلند»، جان لجند برای «سوپراستار عیسی مسیح» و جسی پلمونس برای «آینه سیاه» جای دارند.

در بخش بهترین بازیگر زن سریال محدود یا فیلم تلویزیونی، جسیکا بیل برای «گناهکار»، لورا دِرن برای «قصه»، میشل داکری برای «بی‌خدا»، ادی فالکو برای «نظم و قانون»، رجینا کینگ برای «هفت ثانیه» و سارا پالسون برای «داستان ترسناک آمریکایی» جای گرفته‌اند.

در بخش بازیگر اصلی سریال کمدی آنتونی آندرسون برای «Black-ish»، تد دانسون برای «جای خوب»، لری دیوید برای «Curb Your Enthusiasm»، دونالد گلاور برای «آتلانتا»، بیل هدر برای «بری» و ویلیام میسی برای «بی‌شرم» جای دارند.



نامزدهای بازیگران زن سریال کمدی نیز شامل پاملا آدلون برای «چیزهای بهتر»، ریچل برازنان برای «خانم میسل شگفت‌انگیز»، آلیسون جینی برای «مام»، ایسا رای برای «نامن»، تریس الیس راس برای «Black-ish» و لیلی تاملین برای «گریس و فرانکی» هستند.

نامزدهای بازیگری مرد نقش اصلی در سریال درام نیز شامل جیسون بیتمن برای «اوزارک»، استرلینگ براون برای «این ما هستیم»، اد هریس برای «وست‌ورلد»، متیو ریس برای «آمریکایی‌ها»، میلو ونتیمیگلیا برای «این ما هستیم» و جفری رایت برای «وست ورلد» هستند.

بازیگران زن نقش اصلی برای سریال درام نیز شامل کلر فوی برای «تاج»، تاتیانا مسلانی برای «یتیم سیاه»، الیزابت ماس برای «داستان خدمتکار»، ساندرا اوه برای «کشتن ایو»، کری راسل برای «آمریکایی‌ها» و اوان ریچل وود برای «وست ورلد» هستند.

در این بخش ساندرا اوه نام خود را به عنوان نخستین بازیگر زن آسیایی تبار که نامزدی این جایزه را کسب کرده در تاریخ ثبت کرد. وی از پدر و مادری کره‌ای متولد شده و ملیت کانادایی دارد.

در میان سریال‌های محدود «نابغه: پیکاسو»، «ترور جیانی ورساچی: داستان جنایت آمریکایی»، «بی‌خدا»، «پاتریک ملروس» و «بیگانه» نامزد دریافت جایزه شده‌اند و در بخش بهترین سریال کمدی «آتلانتا»، «بری»، «Curb Your Enthusiasm»، «Black-ish»، «GLOW»، «خانم میسل شگفت‌انگیز»، «سیلیکون ولی» و «کیمی اشمیت شکست‌ناپذیر» نامزد شده‌اند.

بخش نامزدهای سریال درام نیز شامل «تاج»، «بازی تاج و تخت»، «داستان خدمتکار»، «چیزهای بیگانه»، «آمریکایی‌ها»، «این ما هستیم» و «وست ورلد» است.

خوک؛ یک فیلم و این همه عشق؟!

همیشه پای عشق در میان است!

PDF Compressor Free Version

آن‌هایی که کتاب «شازده کوچولو»ی اگزوپری را روان کاوانه نقد کرده‌اند، معتقدند، برخی از مردان، حتی وقتی سنی از آن‌ها گذشته باشد، باز هم همان نوجوانی هستند که بودند. اینان همواره نوجوان باقی می‌مانند و البته آن چه از رابطه حسن و همایون به دست می‌آوریم و از شیوه عشق ورزیدن و حسادت‌های حسن دریافت می‌کنیم همین نوجوان است. نوجوانی که نمی‌خواهد بزرگ شود و به دنبال فانتزی‌های نوجوانانه‌اش، حاضر است سرش را هم بدهد



آذر فخری، روزنامه‌نگار

کارگردان: مانی حقیقی
تهیه کننده: مانی حقیقی
بازیگران: حسن معجونی، لیلا حاتمی، لیلی رشیدی، پریناز ایزدیار، سیامک انصاری و ...

داستان چیست؟

یک قاتل، که مشخص نیست کیست، افتاده به جان کارگردان‌ها، و یکی‌یکی سر از تن آن‌ها جدا می‌کند، و گاه فقط سر و گاهی هم سر و هم تن آن‌ها را در جایی از شهر، که جلوی چشم همه باشد، رها می‌کند؛ در حالی که روی پیشانی سر بریده شده، با چاقو حک کرده است: خوک! (تا این‌جا کمی تا قسمتی اسلش است، نه؟!)

در این میان، کارگردانی هست که ممنوع‌الکار (عجب ترکیبی است این ترکیب عربی و فارسی! ولی چیز دیگری به جایش پیدا نکردم فعلا.) که با شنیدن خبر قتل کارگردان‌ها، این سوال و وسواس برایش پیش می‌آید که چرا قاتل سراغ او نمی‌آید؛ آن‌هم در حالی که او یک کارگردان مسئله‌دار است (مسئله‌اش چیست؟ ما نمی‌دانیم.) و طبعا باید جایی در لیست قاتل داشته باشد. اگر ابتدا می‌ترسد که کشته شود، از جایی به بعد می‌ترسد که کشته نشود و آبرو و حیثیت حرفه‌ای‌اش را منوط به این می‌داند که سر او نیز مثل کارگردان‌های کشته شده، در گوشه‌ای از شهر پیدا شود و به این ترتیب اعتبار حرفه‌ای‌اش حفظ شود. اما این اتفاق نمی‌افتد.

داستان چه‌طور پیش می‌رود؟

حسن، کارگردانی که مجوز کارگردانی ندارد و فعلا روزگارش را با ساختن تیزرهای تبلیغاتی می‌گذراند، عاشق هنرپیشه نقش اول فیلم‌های خودش است و با او رابطه‌ای عاطفی دارد. رابطه‌ای که تلاش می‌کند آن را تحت هر شرایطی حفظ کند. البته که این رابطه، پنهانی نیست و عالم و آدم و از جمله همسر خودش، از این ماجرا خبر دارد. پس مسئله حسادت و گیس و گیس‌کشی در فیلم وجود ندارد. حسن و همسرش، سر این مسئله توافق کرده‌اند و هر کدام، در بستر همین زندگی زناشویی، روابط موازی خود را دارند و در این مورد به هم گیر نمی‌دهند. حتی وقتی حرارت حسن در مورد شیوا (همان نقش اول فیلم‌هایش) بالا می‌زند، این همسر حسن است که به او، قول و قرارشان را یادآوری می‌کند و این که هر دو باید مواظب باشند و «سوتی» ندهند.

حسن نمی‌تواند فیلم بسازد و عشقش، شیوا بیکار است. در این میان کارگردانی (سهراب سعیدی) پیدا می‌شود و به شیوا نقشی پیشنهاد می‌دهد و البته شیوا می‌پذیرد، بی آن که حساب این را داشته باشد که او علاوه بر این که هنرپیشه اختصاصی حسن است، با او رابطه عاطفی هم دارد و نمی‌تواند در این مورد، به تنهایی تصمیم بگیرد. اما شیوا، فقط به فکر کار است، نقش را می‌پذیرد و حسادت حسن را برمی‌انگیزد؛ شیوا به‌عنوان هنرپیشه، همان‌طور که با او رابطه برقرار کرده، حالا می‌تواند در یک فیلم دیگر، با کارگردان آن فیلم هم رابطه‌ای عاطفی به هم بزند. از این‌جا به بعد، حسن که به کارگردان‌های کشته‌شده حسادت می‌کند و بی‌صبرانه منتظر قاتل است، حالا به شیوا و بازی‌اش در فیلم سهراب، حساس شده است و مدام مواظب اوست و مطمئن است که شیوا با کارگردان جدید وارد رابطه خواهد شد! داستان همین‌طوری ادامه پیدا می‌کند: حسن عاشق شیواست، آنی عاشق حسن است، احتمالا شیوا عاشق سهراب است، سهراب عاشق شیواست، . مهم‌تر از همه، مادرِ حسن، عاشق حسن است! و ... حسن مظنون ردیف اول این قتل‌هاست!

دقیق بشویم؟!

مانی حقیقی، تهیه کننده و کارگردان خوک، در همان ابتدای فیلم، خودش و بیشتر کارگردان‌های مشهور را به قتل می‌رساند و داغ به قتل رسیدن و بریده شدن سر را روی شخصیت نوجوان است؛ یک نوجوان ابدی!

آن‌هایی که کتاب «شازده کوچولو» ی اگزوپری را روان‌کاوانه نقد کرده‌اند، معتقدند، برخی از مردان، حتی وقتی سنی از آن‌ها گذشته باشد، باز هم همان نوجوانی هستند که بودند. اینان همواره نوجوان باقی می‌مانند و البته آن چه از رابطه حسن و همایون به دست می‌آوریم و از شیوه عشق ورزیدن و حسادت‌های حسن دریافت می‌کنیم همین نوجوان است. نوجوانی که نمی‌خواهد بزرگ شود و به دنبال فانتزی‌های نوجوانانه‌اش، حاضر است سرش را هم بدهد. چرا ندهد؟ مگر او از فیلم‌سازان کشته شده چه چیزی کم دارد؟ مگر او جزو کارگردانانی نیست که اجازه کار ندارد؟ مگر او هم محدود نشده؟ محدودیتی که دارد عشقش را از او می‌گیرد؟ پس باید کشته شود. اما چون قاتل به سراغش نمی‌آید و از آن طرف، عاشقش، آنی خانم که در پی تصاحب جایگاه شیوا در دل حسن است، به‌وسیله شبکه‌های مجازی در حال تخریب اوست و هر جا که حسن می‌رود و هر کاری که حسن می‌کند، از او فیلم می‌گیرد و منتشر می‌کند، تصمیم می‌گیرد یک قتل نمایشی راه بیندازد و از همایون می‌خواهد در این صحنه‌سازی او را یاری و همراهی کند...

قاتل در درون خود ماست!

کار صحنه‌سازی خوب پیش می‌رود. این فانتزی باید واقعی شود و می‌شود، قاتل در صحنه پیدا می‌شود و همایون را می‌کشد، اما پس از این که «خوک» را بر پیشانی حسن حک می‌کند... درست بعد از این کار، توسط مادر حسن (این بزرگ‌ترین وحقیقی‌ترین عاشق) و با تفنگ ستارخان! کشته می‌شود.

آخ... یادمان رفت بگوییم که آخرین نفری که سرش بریده می‌شود، نه یک کارگردان که یک هنرپیشه است؛ شیوا... عکس سر بریده شیوا در زندان به حسن داده می‌شود و او تبرئه می‌شود. حسن نمی‌تواند هم در زندان باشد و هم مرتکب قتل شود. لطفا نپرسید که چرا قاتل این‌بار به‌جای کارگردان، به سراغ هنرپیشه رفته است. ما جوابی برایش نداریم. شاید، شیوا باید قربانی شود تا ثابت شود که حسن بی‌گناه است ... هم بی‌گناه است و هم قربانی... قربانیِ بی‌توجهی قاتلی که او را نمی‌کشد اما عشقش را از او می‌گیرد.

یک شیطنت فیلمفارسی!

کاری هم به این شیطنت مشهور نداریم که «مرد سرش هر کجا که گرم باشد، در نهایت به آغوش خانواده و همسرش برمی‌گردد». وقتی بالاخره «خوک» بر پیشانی حسن حک می‌شود و قاتل کشته می‌شود و ابرو و اعتبار حسن به بهتر است سوال نکنید؛ پاپ کورن (یا همان چیزی که حسن می‌گوید!) را بخورید و از تماشای فیلم لذت ببرید. بله فیلم هم پر رنگ است (خون که هست، تی شرت‌های رنگی‌رنگی حسن که نشان‌دهنده علاقه او به موسیقی راک است، هم هست) و پر تحرک هم هست به واسطه حس و حالی که موسیقی راک در فیلم به جریان می‌اندازد. حتی وقتی حسن در زندان و در انفرادی است (چون مظنون ردیف اول قتل‌هاست) در یک رویا، با راکت تنیسش، نوازنده گیتار یک گروه راک مشهور است. (مشهور در گذشته ... مربوط به جوانی‌های خود حسن!) نه جوانی خیلی نزدیک است، بگذارید بگوییم نوجوانی... چون آن چه بر فیلم حاکم است نوعی حال و هوای نوجوانی است.

واقعا حس و حال فیلم، نوجوانانه است؟!

بله... البته نه به قاطعیتِ «بعله»، اما چرا... اول فیلم با دختران نوجوانی برخورد می‌کنیم که در اینستاگرام یا در هر فضای مجازی دیگری، حوادث و مسائل زندگی شخصی هنرپیشه‌ها را دنبال می‌کنند و این موضوع برای‌شان جذاب است.

رفتار حسن و همایون در رابطه با همدیگر، رفتار حسن با عشقش شیوا و حتی تیزری که درباره حشره‌کش می‌سازد، دقیقا نشان‌دهنده یک

قاتل در همین حوالی است؛ او اگر از بیرون پیدایش نشود، ما او را در درون خود می‌آفرینیم تا تغییراتی را که در مراحل مختلف به آن‌ها نیاز داریم، در زندگی ما ایجاد کند

شخصیت نوجوان است؛ یک نوجوان ابدی!

آن‌هایی که کتاب «شازده کوچولو» ی اگزوپری را روان‌کاوانه نقد کرده‌اند، معتقدند، برخی از مردان، حتی وقتی سنی از آن‌ها گذشته باشد، باز هم همان نوجوانی هستند که بودند. اینان همواره نوجوان باقی می‌مانند و البته آن چه از رابطه حسن و همایون به دست می‌آوریم و از شیوه عشق ورزیدن و حسادت‌های حسن دریافت می‌کنیم همین نوجوان است. نوجوانی که نمی‌خواهد بزرگ شود و به دنبال فانتزی‌های نوجوانانه‌اش، حاضر است سرش را هم بدهد. چرا ندهد؟ مگر او از فیلم‌سازان کشته شده چه چیزی کم دارد؟ مگر او جزو کارگردانانی نیست که اجازه کار ندارد؟ مگر او هم محدود نشده؟ محدودیتی که دارد عشقش را از او می‌گیرد؟ پس باید کشته شود. اما چون قاتل به سراغش نمی‌آید و از آن طرف، عاشقش، آنی خانم که در پی تصاحب جایگاه شیوا در دل حسن است، به‌وسیله شبکه‌های مجازی در حال تخریب اوست و هر جا که حسن می‌رود و هر کاری که حسن می‌کند، از او فیلم می‌گیرد و منتشر می‌کند، تصمیم می‌گیرد یک قتل نمایشی راه بیندازد و از همایون می‌خواهد در این صحنه‌سازی او را یاری و همراهی کند...

قاتل در درون خود ماست!

کار صحنه‌سازی خوب پیش می‌رود. این فانتزی باید واقعی شود و می‌شود، قاتل در صحنه پیدا می‌شود و همایون را می‌کشد، اما پس از این که «خوک» را بر پیشانی حسن حک می‌کند... درست بعد از این کار، توسط مادر حسن (این بزرگ‌ترین وحقیقی‌ترین عاشق) و با تفنگ ستارخان! کشته می‌شود.

آخ... یادمان رفت بگوییم که آخرین نفری که سرش بریده می‌شود، نه یک کارگردان که یک هنرپیشه است؛ شیوا... عکس سر بریده شیوا در زندان به حسن داده می‌شود و او تبرئه می‌شود. حسن نمی‌تواند هم در زندان باشد و هم مرتکب قتل شود. لطفا نپرسید که چرا قاتل این‌بار به‌جای کارگردان، به سراغ هنرپیشه رفته است. ما جوابی برایش نداریم. شاید، شیوا باید قربانی شود تا ثابت شود که حسن بی‌گناه است ... هم بی‌گناه است و هم قربانی... قربانیِ بی‌توجهی قاتلی که او را نمی‌کشد اما عشقش را از او می‌گیرد.

یک شیطنت فیلمفارسی!

کاری هم به این شیطنت مشهور نداریم که «مرد سرش هر کجا که گرم باشد، در نهایت به آغوش خانواده و همسرش برمی‌گردد». وقتی بالاخره «خوک» بر پیشانی حسن حک می‌شود و قاتل کشته می‌شود و ابرو و اعتبار حسن به



حسن نمی‌تواند فیلم بسازد و عشقش، شیوا بیکار است. در این میان کارگردانی (سهراب سعیدی) پیدا می‌شود و به شیوا نقشی پیشنهاد می‌دهد و البته شیوا می‌پذیرد، بی آن که حساب این را داشته باشد که او علاوه بر این که هنر پیشه اختصاصی حسن است، با او رابطه عاطفی هم دارد و نمی‌تواند در این مورد، به تنهایی تصمیم بگیرد

هر ترتیب بازمی‌گردد، این همسر اوست (خوب البته شیوا کشته شده، شاید اگر زنده بود او هم در این صحنه پیدایش می‌شد!) که در کنارش حاضر می‌شود و وقتی قرار است دختر حسن، پیج اینستای او را بازکند تا فیلم صحنه‌سازی حسن را لود کند، این اسم همسر حسن است که رمز ورود به پیج اوست: یک پایان شیرین برای یک قصه به تمامی ایرانی! نوجوان ابدی، در نهایت به آغوش مادرش (بخوانید سیاره کوچکش) و به کنار گل سرخش (بخوانید همسرش) باز می‌گردد.

پس قاتل در همین حوالی است؛ او اگر از بیرون پیدایش نشود، ما او را در درون خود می‌آفرینیم تا تغییراتی را که در مراحل مختلف به آن‌ها نیاز داریم، در زندگی ما ایجاد کند. ما باید مدام در خود بمیریم و از خود زنده شویم تا به ارزش‌های وجود خود و ارزش افرادی که با آن‌ها در زیر یک سقف زندگی می‌کنیم، پی ببریم؛ هی! حواست باشد خانم! این مردِ سربه هوا، ین شازده کوچولو، بالاخره پیش خودت برمی‌گردد، پس چرا هیاهو برای هیچ؟! و واقعا هم در طول فیلم، هیچ‌کدام از زنان زندگی حسن، برایش هیاهو راه نمی‌اندازند. همه هوای او را دارند و او مال همه است و از طرف همه این زن‌ها حمایت می‌شود: مادرش، شیوا که بعد از مرگ هم او را راهنمایی می‌کند و هم مادرش را، و در نهایت دختر و همسرش...

خلاصه که چی؟!

«خوک» خوش‌ساخت است. تماشاگر را تا آخرین لحظه، پای صحنه‌های رفته رفته کسل کننده‌اش! نگه می‌دارد. شاید تماشاچی منتظر است ببیند تفنگ ستارخان این وسط چه کاره است. شاید تماشاچی می‌خواهد ببیند بالاخره، این خانواده متلاشی، سر و سامان می‌گیرد یا نه؟ شاید تماشاچی سر بعضی از اتفاقات فیلم، با خودش یا کنار دستی‌اش شرط بسته و می‌خواهد ببیند شرط را می‌برد یا نه؛ مثلا شرط بسته که همایون این وسط می‌میرد؛ غیر محتمل‌ترین حدسی که می‌توان زد. چرا همایون!؟ چون خیلی به حسن نزدیک است؟ چون از همه اسرار او خبر دارد؟ (و مگر اصلا حسن رازی هم دارد؟) و یا چون... در نهایت دلش می‌خواهد شیوا هم زنده بماند و زندگی روال طبیعیِ قبلی خودش را طی کند؟ اما حواس‌مان باشد که روال طبیعی زندگی باید در کانون خانواده بگذرد و کارگردان، علی‌رغم شیطنت‌های هنرپیشه‌های زن و مردش، به رسالت خود پای‌بند است و بالاخره همه را به کانون گرم خانواده بازمی‌گرداند. شازده کوچولو به سیاره‌اش و به گل سرخش برمی‌گردد.